

## جعد محبوب سر چشمه عیون حیوان

### در لوح هو منفخ الروح

مهرنوش فیروزمندی

لوح «هو منفخ الروح» یکی از الواح نازله از قلم مبارک حضرت بهاء الله است که نام خود را از مطلع لوح برگرفته است:

«بِسْمِ الَّذِي هُوَ مُنْفِخُ الرُّوحِ فِي أَجْسَادِ الْكَلِمَاتِ بِرُوحِ قُدْسٍ مُنِيرٍ»

حمد خدا را که عیون حیوان غیبی که در حجابات ستر الهی مستور بود به تأییدات روح القدس علوی از حقایق کلمات جاری و ساری گشت. بلی، چشمه حیات مشهور که بعضی از عباد در طلب او شتافتند حیات ظاهری عنصری بخشید و این چشمه حیات که در کلمات سبحانی جاری و مستور است، حیات باقی و روح قدسی بخشید. مبدأ و محل آن چشمه ظلمات ارض است و مبدأ و سبب این چشمه، جعد محبوب. چون حور معانی که ازل الازال خلف سرادق عصمت صمدانی مستور بود وقتی از ساحت قدس سلطان لایزالی اذن خواست که از غرفات خلوت روحانی به انجمن رحمت ربّانی در آید و یک تجلی از تجلیات مکنونه بر عوالم قدس احدیه اشراق فرماید در این حین منادی از مصدر الوهیت کبری و مخزن ربوبیت عظمی ندا نمود که خلقی که قابل این تجلی و اشراق شوند مشهود نه امر به خلق جدید و صنع

بدیع گشت. جمیع اهل ملاً اعلی و سگان رفارف بقا متحیر گشتند که این خلق بدیع از چه عنصری مخلوق شوند و از چه حقیقتی موجود آیند. در این حین نسیم صبای قدسی از سبای فردوس معنوی بوزید و غبار لطیف معطری از گیسوی آن حورئ روحانی آورد و در آن ساعت چند قطره شراب نورانی از کوثر جمال حضرت رحمانی در آن غبار چکید و دست قدرت صمدانی از کنز غیب رحمت سلطانی ظاهر شد و آن غبار روحانی را به ماء عذب نورانی عجین فرمود و بعد نفسی از نفس قدمانی در او دمید. اذاً قاموا خَلَقَ لَوْ يَنْظُرُ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِظَرْفِ ظَرْفَةٍ عَلَى أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَنْعَدِمَنَّ كُلَّهُنَّ وَ يَنْقَلِبَنَّ وَ يَرْجِعَنَّ إِلَى عَدَمٍ قَدِيمٍ. و بعد امر مبرم از سماء امر الهی شد که اهل سراق عظمت و اهل حجابات قدرت و ملاً کزوبین و حقایق صافین جنت خلد را به انوار جمال تزیین نمایند و به فرش سندس و استبرق قدسی فرش نمایند و بعد اذن خروج از سماء ظهور رسید و آن حوریه روح از خلف سراق کبری بیرون آمد و بر سگان اهل سماوات و ارض بذل روح حقیقی فرمود و بعد از قیام بر فراش سندسی حرکتی فرمود و از آن حرکت از شعرات او چند نقطه سودا که حاکی از آن ظلمت نورا بود بر ارض استبرقی چکید و از آن نقطه‌های معدوده این کلمات بدیعه تزیین یافت و کوثر حبیه در ظلمات عیون این کلمات مستور گشت. پس ای هم‌پران هوای قدسی از توجه به دنیای فانی، خود را از این سلسبیل باقی ممنوع ننمایید شاید به رفارف بقای لقای جمال ذوالجلال اذن دخول یابید. و کذلک تَذَكَّرْ لَكُمْ الْأَشْرَارَ فِيمَا سُوِّرَ عَلَى عُقُولِكُمْ وَ قُلُوبِكُمْ فِي الْمَاءِ الَّذِي ذُكِرَ فِي كُلِّ الْأَلْوَابِ بِالْحَيَوَانَ لَعَلَّ أَنْتُمْ إِلَى هَذَا الْمَاءِ فِي هَذَا الْمَعِينِ بَعْدَ انْقِطَاعِكُمْ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَيْهِ تَصِلُونَ وَ إِلَى بَدَائِعِ فَيْضِ فَضْلِهِ تَرْجِعُونَ...» (مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۲۷۲-۲۷۴)

این لوح مختصر که حدوداً ۳۰ سطر را شامل می‌شود به جز چند سطری عربی به زبان فارسی است و در مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر درج گردیده است. در مورد شرح نزول، مخاطب و سابقه تاریخی آن اطلاعی در دست نیست. گرچه این لوح در مرکز

مطالعات آثار جزو الواح نازله در بغداد دسته‌بندی گردیده است؛ ولی دکتر نادر سعیدی بر اساس تجربیات و مطالعات ارزشمندشان در این زمینه معتقد است که این لوح در ادرنه نازل شده است. تحلیل ایشان بر این پایه مبتنی است که محتویات لوح، تأکید بر خلق جدیدی که لایق اشراق و تجلی جدید باشد دارد که این البته در ارتباط با مخالفت یحیی ازل و پیروان او بر علیه ندای حضرت بهاءالله در ادرنه و نتیجتاً ناامیدی حضرت بهاءالله از این گروه و تصریح آن حضرت بر خلق جدید است که به گفته دکتر نادر سعیدی این مضمون در بسیاری از الواح ادرنه منعکس گردیده است و شاخص بسیاری از الواح نازله در آن دوره می‌باشد.

آنچه با مروری گذرا از رئوس مطالب لوح مستفاد می‌شود اشاره حضرت بهاءالله در ابتدا به چشمه مشهور آب حیاتی است که از ازمینه بسیار دور درون ظلمات ارض از دیدگان مستور بوده و همگان در جستجوی آن می‌شتافتند حال با عنایات پروردگار از جعد محبوب نشأت گرفته، از فم مبارک حضرت بهاءالله جاری می‌گردد و در درون سیاهی و ظلمت کلمات پنهان می‌شود.

در ادامه با بیانی عرفانی و شیرین مزین به استعارات، تلمیحات و تشبیهاتی بسیار زیبا و دل‌انگیز مطلب این‌گونه بسط می‌یابد که حوری معانی که از دیدگان مستور بوده از جایگاه خود اذن خروج می‌خواهد. لازم به ذکر است که لفظ حوری در قرآن و احادیث اسلامی به عنوان موجود مؤنث زیبا و بهشتی با ویژگی‌های خاص به کرات به کار رفته است. حور جمع «حوراء» و «احور» به کسی می‌گویند که سیاهی چشم او کاملاً مشکی و سفیدی آن کاملاً شفاف است. از خصوصیات حوری این است که پوشیده و مستور می‌باشد: وَ حُورٌ عِیْنٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (قرآن، واقعه، ۲۲). در این لوح حضرت بهاءالله این خصوصیت را با اشاره به حوری معانی که مستور بوده و اذن خروج می‌خواهد منعکس می‌فرمایند و در لوح حوری و الواح دیگر تصویری

شگفت‌انگیز از وی ترسیم می‌فرمایند که به فرموده حضرت ولی‌امرالله در کتاب قرن بدیع تجسمی از نزول وحی الهی و تجلی روح اعظم بر قلب حضرت بهاءالله می‌باشد:

«... در چنین لحظه شدید و ساعت خطیر و رهیب (روح اعظم) الهی به نحوی که آن مظهر مقدس رحمانی خود تسمیه فرموده و در ظهورات زرتشت و موسی و عیسی و محمد به ترتیب به آتش مقدس و شجره موقده و حمامه الهیه و جبرئیل امین تعبیر و تشبیه گردیده بر قلب اعزّ اصغایش متجلی شد و به صورت حوریّه‌ای در مقابل آن هیكل بقا و سبّاح بحر بلا مصوّر و مجسم گردید.» (ص ۲۱۸)

با نظر به مطالب فوق، خروج حوری معانی از جایگاه خود اشاره‌ای است به این که بنا بر فضل و موهبت پروردگار، اراده الهی بر این قرار گرفت که امر نوینی ظاهر گردد ولی ندا از مصدر الوهیت می‌آید که نفوسی که قابل این تجلی و اشراق باشند، دیده نمی‌شود؛ بنا بر این خلق جدیدی لازم می‌آید. پس نسیمی از سرزمین سبای معنوی می‌وزد و غباری از گیسوی آن حوری روحانی می‌آورد. دست قدرت الهی این غبار را با چند قطره شرابی که از کوثر فم جمال الهی چکیده، مخلوط می‌نماید و در گل حاصله نفسی می‌دمد و در نتیجه این خلق جدید شکل می‌گیرد که البتّه تلمیحی است از داستان خلق انسان از آب و گل که در کتب مقدسه قبل از جمله تورات و قرآن نیز به آن اشارت رفته است: «خداوند بیهوه پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد.» (سفر پیدایش، باب دوم، ۷) «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» (قرآن، سجده، ۶). آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. (ترجمه)

پس از تکون این خلق جدید مقدمات رخ‌نمایی و ظهور امر جدید بر پا می‌گردد. امر به ضیافتی روحانی می‌گردد. تزیینات زیبا بر پا می‌شود. فرش‌های زیبا و گران‌بها و ابریشمین بر زمین گسترده می‌گردد و آن حوری از خیمه با شکوه خود بیرون می‌آید و بر همگان روح حقیقی مبدول می‌دارد. پس از قرار گرفتن بر آن فرش ابریشمین از حرکت

موهای او چند نقطه سیاه بر این فرش می چکد و این نقطه‌ها این کلمات را می آفرینند و بدین ترتیب آن کوثر و چشمه آب حیات در سیاهی و ظلمت کلمات مستور و پنهان می گردد. حال وظیفه این خلق است که با انقطاع از آن چه در آسمان‌ها و زمین است به وصال این چشمه حیات درآیند و از آن بنوشند و حیات ابدی روحانی یابند.

با این دید کوتاه، مطلب مختصر به نظر می‌رسد ولی با تدقیق، تمامی مفاهیم و تک تک کلمات این لوح در خور تعمقی به سزا است و البته مطالعه و تحقیقی دامنه‌دار و گسترده را در زمینه‌های مختلف تاریخی، عرفانی، تفسیری و ادبی می‌طلبد. پس ناگزیر این تحقیق را با عنوان «جعد محبوب سرچشمه عیون حیوان» به بررسی فراز آغازین لوح که دربرگیرنده ارتباط آب حیات و جعد محبوب می‌باشد منحصر و متمرکز نموده و در نهایت خواهیم دید که چگونه حضرت بهاءالله با به کارگیری ظریف و استادانه تشابهات و تناسبات مندمجه، اسطوره آب حیات در ظلمات را با تعبیر جعد و شعرات خود تلفیق نموده و تصویری زیبا و بی‌نظیر از بیان مقامات و مراتب خود می‌آفرینند.

## افسانه آب حیات

افسانه آب حیات یکی از نکته‌هایی است که در شعر و ادب، تاریخ، تفسیر و متون عرفانی بازتاب بسیار داشته و درباره آن از حقیقت تا افسانه و اسطوره چیزهای بسیار گفته شده است. آب حیات یا آب زندگانی، آب زندگی، آب جاودانی، آب حیوان، آب بقا، عین الحیات، نهر الحیات، درخت حیات، نوشابه بی‌مرگی، آب خضر، ... چشمه‌ای مفروض است که هر کس از آن بنوشد یا سروتن در آن بشوید، جوان و جاودان گردد یا عمری دراز یابد. این اندیشه حتی در قرون وسطی در سراسر اروپا نیز گسترش داشته است؛ چنان‌چه چون ژوان پونس دولنون که در سال ۱۵۱۳ ایالت فلوریدا را کشف کرد

در بین چشمه‌های بهداشتی آن ایالت به دنبال چشمه جوانی می‌گشت و بدین مناسبت پس از وی یکی از این چشمه‌ها به نام او نام‌گذاری گردید.

صحبت پیرامون شکل گرفتن این اسطوره مشکل است چرا که فکر نوشیدن از آب حیات و اسطوره‌های مربوط به آن عمری به درازای عمر انسان دارد. انسانی که خود را با مرگ مواجه می‌دیده است و همواره به دنبال چیزی می‌گشته که با آن بر مرگ چیره شود. بسیاری از منابع، به وجود آمدن این چشمه را یکی از دو معجزه بزرگ میترا معرّفی کرده‌اند. میترا یکی از خدایان باستان است که در شب یلدا از درون تخته‌سنگی سیاه متولد شد و سپس با زدن تیری به صخره از آن چشمه‌ای جاوید به وجود آورد که به چشمه آب زندگانی معروف می‌گردد. (ویکی پدیا)

اندیشه آب زندگانی در فرهنگ بسیاری از ملت‌ها حضور داشته و در پرتو خود قهرمانانی را پرورده که در جستجو و نیل به آن داستان‌ها آفریده‌اند. شاید بتوان از افسانه گیل گمش به عنوان یکی از قدیمی‌ترین آنها یاد کرد. این اسطوره مربوط به سه هزار قبل از میلاد است. این منظومه اصلیت سومری، بعد بابلی آشوری دارد. بر اساس این اسطوره، گیل گمش بر شهر ارک یا اورک فرمانروایی می‌کند و دو سوّم وجودش خدایی و یک سوّم وجودش انسانی است با هیكلی درشت و اندامی فریبنده. در این حماسه، اوت ناپیشتیم (کسی که زندگی را یافت) حکیمی است که از طوفان جان سالم بدر برده است و با ساختن یک کشتی، جان زنان، کودکان و چارپایان را نجات داده است و به سپاس این کار، خدایان به او زندگی جاودان بخشیده‌اند. گیل گمش که از مرگ دوست خود انکیدو بسیار اندوهگین است، تصمیم می‌گیرد به نزد حکیم اوت ناپیشتیم برود تا راز زندگی را از وی جويا گردد. در طی سفری دراز و دشوار با مصائب بی‌شمار روبرو می‌گردد. از ظلمات عبور می‌کند و به حضور حکیم نائل می‌گردد. گیل گمش از راز جاودانگی اوت ناپیشتیم می‌پرسد. حکیم او را به گیاهی در قعر

اقیانوس رهنمون می‌گردد که هر کس از آن بخورد، جوانی و زندگی دراز خواهد داشت. در ضمن به او گوشزد می‌نماید که مرگ اجتناب‌ناپذیر است. گیل‌گمش در بازگشت آن گیاه را به دست می‌آورد؛ اما وقتی در راه بر سر چاه آب سردی درنگ کرد که خود را در آن شست و شو دهد، ماری دریایی آن گیاه را دزدید، از آن خورد و جاودان شد و گیل‌گمش تهیدست و دل‌شکسته باز می‌گردد. (خلاصه، پژوهشی در افسانه گیل‌گمش، ص ۷۸)

از این پس آب حیات که مترادف با درخت حیات استفاده می‌شده، وارد زندگی قهرمانان می‌شود. آشیل (آخیلس) یکی دیگر از این قهرمانان است. وی از پهلوانان ایللیاد و از قهرمانان برجسته جنگ تروا بود. مادرش تتیس که دلهره مرگ وی را داشت، آشیل نوزاد را به جهان زیرین برد و او را از پاشنه گرفته، در رود سیاه جهان مردگان (استیکس) فرو کرد و باعث شد بدنش فناپذیر شود. تمام تن او جز پاشنه که در دست مادر بود به آن آب آغشته شد و تنها آن نقطه آسیب‌پذیر باقی ماند. شاهزاده تروایی پاریس، بعدها از همین نقطه ضعف آشیل آگاه شد و تیری بر پاشنه‌اش رها کرد و نابودش گردانید. اسفندیار، قهرمان رویین‌تن داستان‌های ملی ایران، زندگی مشابهی با آشیل دارد. بر اساس شاهنامه فردوسی وی در موقع فرورفتن در چشمه آب حیات چشمان خود را بست و به همین علت تمامی بدن او به جز چشمانش فناپذیر شد. بعدها رستم با راهنمایی سیمرغ از این نقطه ضعف اسفندیار آگاه شد و با اصابت تیری دو سر بر چشمان او، وی را نابود کرد. زیگفرید قهرمان افسانه‌ای آلمانی‌ها نیز با فرورفتن به درون چشمه آب حیات رویین‌تن گردید ولی هنگامی که برهنه شد تا داخل چشمه شود، برگ درختی از شاخه افتاد و بر پشتش چسبید. موقع آب‌تنی قلبش که درست مقابل برگ قرار داشت رویین‌تن نشد. بعدها دشمن این نقطه ضعف را کشف کرد و بر پشتش تیر انداخت و او را از پای در آورد. (ماه‌نامه الکترونیکی بهارستان، شماره ۱۱، ص ۶)

علاوه بر این اسطوره‌ها، مضامین مشابهی نیز در ارتباط با آب حیات می‌توان در کتب مقدّسه یافت. مطابق گزارش کتاب بُنْدَهَشْن (بُنْدَهَشْن نام یکی از کتاب‌های دینی زرتشتی که حاوی اساطیر مربوط به خلقت جهان می‌باشد. از این کتاب دو نسخه موجود است. یکی بندهشن هندی و یکی بندهشن ایرانی) و اشاره کوتاه بیرونی در کتاب ماللهند، در پردیس، یکی از کاخ‌های هفت‌گانه کاووس و بر فراز البرز کوه، چشمه آب نوش روان بود و هر زال سالمندی که از یک در آن باغ در آمده و از آب آن چشمه می‌نوشید، پیری‌اش همان دم فرو می‌ریخت و برنا و توانا چون جوانان پانزده‌ساله از دیگر در بیرون می‌رفت. (سایه‌های شکار شده، ص ۲۸۸) و نیز رود سرسوتی<sup>(۱)</sup> از جمله رودهای ایزدی شده ریگ‌ودا (کهن‌ترین نوشته‌های آیین هندو) است «او بخشنده ثروت، زاد و رود بی‌مرگی است» (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۴۷۶) از ریگ‌ودا بر می‌آید که خدایان نیز در آغاز ابدی نبودند و بی‌مرگی را سُوِیْتِر<sup>(۲)</sup> (در ریگ‌ودا به خدای بخشنده معروف است که تمامی موجودات و عالم ارواح را نگهداری و محافظت می‌نماید) بدیشان بخشید و با نوشیدن سومه<sup>(۳)</sup> ابدی شدند. (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۴۶۱) در عهد عتیق، یهود خود را چشمه آب حیات می‌نامد «مرا که چشمه آب حیاتم ترک نموده و برای خود حوض کنده‌اند. یعنی حوض‌های شکسته که آب را نگه ندارد» (ارمیای نبی، ۱۰۹۵) آب حیات در انجیل مقدّس نیز جایگاه خاصی دارد. «آن‌گاه فرشته رودخانه، آب حیات را که چون بلور می‌درخشید و از تخت خدا و بره سرچشمه گرفته بود به من نشان داد» (مکاشفات یوحنا ۱:۲۲) (رساله در تاریخ ادیان، ص ۲۷۳) انجیل یوحنا هم‌چنین از داستان مسیح علیه‌السلام وزن سامری سخن می‌گوید که در آن مسیح آب حیات را به زن پیشنهاد می‌کند تا دیگر هرگز احساس تشنگی نکند: «عیسی در جواب او (زن سامری) گفت: کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد؛ ابداً تشنه نخواهد شد؛ بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد تا حیات جاودانی می‌جوشد.» (یوحنا، باب ۴، آیه ۱۴)



هم چنین در قرآن کریم به عین کافوری و تلمیحاً حوض کوثر اشاره شده است: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (قرآن، سوره انسان، ۶) آن بندگان خاص خدا از سرچشمه گوارایی می نوشند که به اختیار ایشان هر کجا که بخواهند جریان می یابد (ترجمه) در وصف آیه آخر از حضرت علی نقل شده است:

«انَّ الله تعالى شراباً لأولیائه. إذا شربوا منه سکروا، وإذا سکروا طربوا، وإذا طربوا طلبوا، وإذا طلبوا وجدوا، وإذا وجدوا وصلوا، وإذا وصلوا اتصلوا، وإذا اتصلوا لا فرق بینهم و بین حبیبهم» (جامع الاسرار، ص ۳۸۱)

خداوند برای بندگانش شرابی را مهیا کرده، هنگامی که از آن بنوشند مدهوش می گردند، هنگامی که مدهوش گردند، شادی می کنند، هنگامی که شادی کنند، طلب می کنند و هنگامی که طلب کنند، می یابند و هنگامی که بیابند، متصل می شوند و هنگامی که متصل شوند، دیگر فرقی بین آنها و حبیبشان نیست (ترجمه) هم چنین آیات ذیل می تواند مدلل اهمیت آب حیات در قرآن باشد: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» (قرآن، سوره انبیاء، ۳۰) و هر چیز را از آب زنده کردیم (ترجمه) «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» (قرآن، سوره هود، ۷) که عرش خدا بر روی آب بود. (ترجمه)

در کنار اسطوره آب حیات، نام دو شخصیت انسانی نیز ذکر می گردد که در پی آب حیات رفته اند. یکی از آنها خضر و دیگری ذوالقرنین است. نظرات بسیار متفاوتی در باره هویت این دو شخصیت ذکر و درج گردیده است. ذوالقرنین در لغت به معنای صاحب دو شاخ است که به تاج دو شاخ نیز معروف است. دو شاخ علاوه بر معنی ظاهری یک مفهوم گسترده تر داشته است و عبارتی بوده است برای بیان قدرت و در عهد قدیم برای موجودی به کار می رفته است که کره زمین بر روی دو شاخ آن قرار داشته است. (ویکی پدیا) نام ذوالقرنین در کتاب عهد قدیم و در سوره کهف قرآن ذکر گردیده است. در قرآن کریم نامی از خضر نیامده است ولی اکثر مفسران بزرگ در تفسیر

بخشی از سوره کهف وی را مقارن با حضرت موسی دانسته‌اند که با او ملاقات می‌کند و پندهای بزرگی به موسی کلیم الله می‌آموزد و حتی اعتقاد بر این است که بر اساس این داستان قرآن چشمه‌ای که ماهی مرده در آن افتاد وزنده شد، همان چشمه آب حیات است. بنا بر این خضر اساساً شخصیتی اسلامی است که بعدها به عنوان یکی از اعتقادات پایه‌ای صوفیه شکل می‌گیرد. در این افسانه‌ها آب حیات چشمه‌ای در ظلمات است که هر کس از آن بنوشد، زندگی جاویدان یابد. ذوالقرنین ضمن سیر و سیاحت در بلاد از این چشمه آگاه شد پس برای پیدا کردن این چشمه رهسپار. در این سفر پرمخاطره و طولانی، خضر راهنمای ذوالقرنین است ولی ذوالقرنین در ظلمات که تاریکی محض و سیاهی مطلق است از پیشروی باز می‌ماند. خضر که هم‌چنان به پیش می‌رود، یگه و تنها از ظلمات عبور می‌کند و پس از ورود به روشنایی، از آب زندگانی می‌نوشد و سر و روی و تن خود را در چشمه می‌شوید و از آن زمان زنده‌ای جاوید می‌گردد که مرگ و فنا راهی در او ندارد. سبزی وی نیز که نام خضر (سبز) از آن گرفته شده است به سبب جاودانی بودن وی است به گونه‌ای که از آن پس به هر مکانی راه می‌یابد آن جا سبز می‌شود و گل و گیاه رویدن آغاز می‌کند. از طرف دیگر، سبزی خضر نام رمزی و کنایه‌ای اسلام است: حضرت محمد اغلب رنگ سبز می‌پوشیدند، رنگ قبه مسجد حضرت محمد سبز است، بهشت که باغ ابدی است اساساً به رنگ سبز است، مردمان بهشت عبای سبز می‌پوشند (قرآن، ۱۸:۳۱، ۷۶:۲۱) و بر روی صندلی‌های سبز تکیه می‌زنند. زمانی حتی پوشش کعبه به رنگ سبز بود. تمامی این شواهد بر ارتباط نزدیک خضر و حضرت محمد، بهشت و تقوای اسلامی دلالت دارد و بر تقلیب، زندگی و ابدیت حکایت می‌کند.<sup>(۳)</sup> بسیاری از منابع اسلامی خضر را بر اساس همسانی شخصیتی، همان ایلیا در عهد قدیم می‌دانند و در بسیاری دیگر از منابع، ذوالقرنین همان داریوش کبیر شناخته شده است.

با مرور بر این تاریخ بسیار مختصر، مشاهده شد که چگونه این افسانه با قدمتی کهن، سابقه تاریخی در ملل مختلف دارد و حتی امروزه در متون نظم و نثر در قالب کنایه، تشبیه، استعاره، تلمیح و مانند آن انعکاس یافته و مستعمل می‌گردد. از آن جا که با ظهور حضرت بهاءالله ختم بسیاری از رموز گذشته گشوده گشته، در اختتام بی‌مناسبت نیست که با ارائه چند نمونه از تعبیر دیانت بهائی این اسطوره را جلوه‌ای دگر بخشیم. از حضرت بهاءالله در لوحی است؛ قوله العزیز:

«معلم کلیم تأییدات الهیه بوده که نفس تجلیات امریه الهیه که الآن نطق می‌فرماید و آن در هر عالمی به اسمی از اسماء مذکور و در کتاب الهی به خضر نامیده شد.» (امر و خلق، ج ۲، ص ۲۰۱)

و از حضرت عبدالبهاء در خطاب به آقا میرزا حسن نوش آبادی است؛ قوله العزیز:

«... اما حضرت خضر، حقیقت موسی بود نه شخص دیگر...» (امر و خلق، ج ۲، ص ۲۰۱)

«مقصد از ذوالقرنین حضرت امیر بود که به قلب سیر و سیاحت در جمیع آفاق نمود و تحزی مظهر کلی کرد، نهایت ملاحظه نمود که شمس حقیقت در قالب ترابی و آبی پنهان است» (همان، ص ۲۰۳)

تعبیر بسیاری نیز از آب حیات از قلم طلعات مقدسه بهائی نازل گردیده که چند مورد آنها را زینت بخش مقال می‌نماییم. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس می‌فرماید:

«والمخلصون یرون حدود الله ماء الحیوان لاهل الادیان» (ص ۲۵)

حضرت عبدالبهاء نیز در یکی از الواح خود این چشمه را به هدایت الهی تفسیر می‌فرماید:

«ای ثابت بر پیمان، چشمه آب حیات عین یقین هدایت است الحمدلله از آن  
نوشیدی و هر نوشنده خضر زمان است...» (مکاتیب، ج ۳، ص ۳۶۶)

در لوح (هو منفخ الروح) حضرت بهاءالله چشمه آب حیات مستور در ظلمات را با حقایق مستوره در سیاهی کلمات نازل شده تشبیه می‌فرماید:

«حمد خدا را که عیون حیوان غیبی که در حجابات ستر الهی مستور بود به  
تأییدات روح القدس علوی از حقایق کلمات جاری و ساری گشت. بلی،  
چشمه حیات مشهور که بعضی از عباد در طلب او شتافتند، حیات ظاهری  
عنصری بخشید و این چشمه حیات که در کلمات سبحانی جاری و مستور  
است حیات باقی و روح قدسی بخشد.»

صحبت پیرامون این چشمه به ارائه این تعابیر منتهی نمی‌شود چرا که حضرت بهاءالله در لوح (هو منفخ الروح) آن را با مفهومی عرفانی تر آمیخته و صورتی زیباتر از آن نقش می‌بندند. نه تنها کلمات الهی را سرچشمه این عیون حیوان بیان می‌کنند، بلکه نظر ما را به منبع و بیان‌کننده کلمات الهی معطوف می‌سازند و این آفریننده کسی نیست به جز وجود خودشان که آن را به صورت جعد و شعرات تجسم می‌بخشند؛ ولی این وجه تشابه چیست و چه تناسباتی در این مماثلت ما را به چنین استنباط و ارتباطی رهنمون می‌گردد؛ و حضرت بهاءالله به چه جهاتی این نماد را ترجیح داده‌اند، ادامه مقاله را به خود اختصاص می‌دهد. جهت بررسی این مطلب، از تعابیر بسیار زیبا و لطیف به کار گرفته شده در ادبیات عاشقانه و عارفانه و خصوصاً تعابیر بی‌نظیر نازله از قلم حضرت بهاءالله در الواح شعرات بهره می‌گیریم و با رجوع و استعانت به این

تعبیر خواهیم دید که در تمامی این تعبیر، جعد یا شعرات نمادی از روی محبوب و وجود حضرت بهاء الله است.

با ارائه تعریفی مختصر از کلمه جعد، مطلب را ادامه می دهیم.

جعد در لغت به معنای موی سیاه، پیچیده و تابدار است و به صورت عام و در کنار مترادف هایی نظیر زلف، گیسو، شعر، طره، به کرات به کار برده شده است.

## تعبیر عرفانی جعد

### جعد، نماد قلم اعلیٰ

یکی از تعبیری که از جعد در این لوح به وضوح استنباط می شود، قلم می باشد. قسمتی از لوح که اشاره به چکیدن نقطه های سیاه از جعد حوری و تشکیل کلمات است، شاهد این مدعا است. آن جا که صحبت از کلمات به میان می آید، امر نوشتن و کتابت به ذهن خطور می کند و قلم و جوهر البتّه از ملزومات است. در آثار بهائی، قلم کنایه از مظاهر الهیه و خصوصاً یکی از القاب حضرت بهاء الله می باشد که حاکی از نزول وحی الهی به خلق است:

«انا ما رفعنا الاسباب بل اثبتناها من هذا القلم الذی جعله الله مطلع امره

المشرق المنیر» (کتاب مستطاب اقدس به انضمام توضیحات، ص ۱۰۸)

«مقصود از قلم اعلیٰ که در آثار مبارکه به آن اشاره شده، نفس جمال قدم است.

این اصطلاح معرّف شأن آن حضرت در نزول آیات است.» (همان، ص ۱۲۰)

حضرت بهاء الله با به کارگیری بسیار زیبای تشبیه قلم به جعد، مقام خود را در واسطه به انزال آیات و اسرار الهی تصریح می فرمایند. این تشابه را می توان به جهات متفاوتی

از جمله امتداد قلم و امتداد مو، سیاه بودن قلم و سیاه بودن مو، متحرک بودن قلم با اراده نویسنده و متحرک بودن شعرات با وزش نسیم اراده الهی تشریح نمود.

### جعد، نماد زیبایی جمال ابهی

یکی از مشهودترین و ملموس‌ترین تعبیر جعد، زیبایی مو و افزودن بر زیبایی جمال یار است. زیبایی، خوش بویی، شکوه مندی در درازی، گستردگی، خوش لمس بودن، آراستگی به زیورها و گوهرها، آشفستگی و پریشانی، حرکت و رقص مو با نسیم از ملازمات و خصوصیات زلف می‌باشد که همواره به عنوان عامل آشوب و بی‌قراری و جذب دل‌ها است. این آشفستگی و پریشانی مو حالتی را ایجاد می‌کند که عاشق با نظاره آن متلذذ و فرحمند می‌شود و به آشفستگی و پریشانی خاطر کشیده می‌شود و هر چه آشفستگی و پریشانی بیشتر باشد، تجلیات شوق در دل عاشق شدیدتر می‌گردد.

حضرت بهاء‌الله در لوح شعرات در این باره می‌فرماید:

«هو الباقي شهد شعری لجمالی بائی انا الله لا اله الا انا، قد كنت في ازل القدم  
الها فرداً واحداً صمداً حياً باقياً قيوماً، ان يا اهل البقاء اسمعوا ما يظهر من اطوار  
هذا الشعر الموهبة المضطربة المحركة على سناء النار في بقعة النور هذا  
العرش الظهور، الله لا اله الا انا، قد كنت في قدم الاقدم ملكاً سلطاناً واحداً ابداً  
وتراً دائماً قدوساً، ان يا ملا السموات و الارض لو تُصَفَّوا اذ انكم لتسمعوا من  
شعراتی بانّه لا اله الا هو، كان واحداً في ذاته وفي ما يُنسب اليه.» (ثالثی الحکمة،  
ج ۳، ص ۶۸)

مضمون: (اوست باقی. موی من بر زیبایی من شهادت می‌دهد به این که من پروردگار هستم، خدایی جز من نیست. از ابتدا پروردگار باقی یکتا احد صمد حی باقی قیوم بودم. ای اهل بقا، بشنوید آن چه از حرکات این موی حیران پریشان متحرک در سینای

نار در بقعه نور این عرش ظهور ظاهر می‌شود، اوست خدا و خدایی به جز من نیست. در ابتدای بی‌آغاز پادشاه یگانه یکتا دائم قدوس بودم. ای اهل آسمان‌ها و زمین، اگر گوش‌هایتان را پاک و آراسته نمایید، از موهای من می‌شنوید این‌که خدایی جز او نیست. در ذاتش و آنچه به او نسبت داده می‌شود واحد است.)

آنچه تصریحاً از این بیان بر می‌آید، اظهار و اعلان مقام والای حضرت بهاء‌الله به عنوان پروردگار احد فرد صمد حی باقی قیوم و پادشاه یگانه یکتا دائم قدوس می‌باشد که با تجسمی از زیبایی شعرات ایشان در آمیخته و تصویری بسیار زیبا از ایشان می‌آفریند و عنوان جمال ابهی را که معرف اسماء و صفات حق در نهایت حسن و جمال است برزنده ایشان می‌نماید؛ چرا که در این ظهور، اسماء و صفات الهی در نهایت و غایت و کمال ظاهر گشته و خورشید در آشد تابش خود می‌باشد و این معرف جمالی است که منظور نظر می‌باشد. زیبایی شعرات بر زیبایی اسماء و صفات و کثرت تارهای مو بر کثرت اسماء و صفات الهی دلالت می‌کند. حضرت بهاء‌الله با وصف زیبایی شعرات خود که افشان، پریشان و حیران‌کننده می‌باشد، آن را به شعله‌های رقصنده آتش منبعث از درخت افروخته تشبیه می‌فرماید که تلمیحی است از داستان حضرت موسی که در آن پروردگار به صورت آتشی افروخته از درختی سبز در بیابان سینا بر حضرت موسی ظاهر می‌شود و با او سخن می‌گوید و وی را مخاطب می‌سازد که قوم بنی‌اسرائیل را نجات داده و آنها را هدایت نماید. شعرات افشان و پریشان حضرت بهاء‌الله که خلق را به استماع ندای الهی «اَئِی اَنَا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا» فرا می‌خواند در همسانی با شعله‌های رقصنده آتشی است که موسی را مخاطب قرار داده و «اَئِی اَنَا اللهُ» را سر داد.

## سیاهی جعد، نماد حجاب کثرت

رنگ سیاه ما را به تعبیری دیگر از موبه عنوان حاجب و مستورکننده دلالت می‌نماید. حجاب و پرده‌ای در برابر جمال نورانی الوهیت.

«هو شعری شعاری به استر جمالی لئلا تقع علیه عیون الاغیار من عبادی  
کذلک نستر عن المشرکین جمال عز منیعاً» (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۷۵)

موی من حجاب من است با آن زیبایی خود را پنهان می‌کنم تا این که چشم‌های اغیار از بندگان من به آن واقع نشود؛ این چنین زیبایی عز منیع خود را از مشرکین پنهان می‌کنیم. (مضمون) ولی این حجاب چیست؟ و در مقام پروردگار چگونه معنا و مفهوم می‌گیرد.

آن جا که صحبت از پرده و حجاب بر ذات احدیت است، عرفا حجاب را بر دو نوع دانسته‌اند: ظلمانی و نورانی. حجاب نورانی هنگامی است که چهره نورانی شاهد غیبی به درجه‌ای بدرخشد که شدت و اشتداد نور او خود موجب احتجاب دیدگان از مشاهده جمال گردد. مثال آن خورشید در نهایت تابش می‌باشد. این است که هیبت و عزت محبوب نیز با عنوان حجاب عزت نام برده می‌شود. بدین لحاظ پرده و حجابی تیره و سیاه لازم می‌گردد که از شدت نور بکاهد و از سیطره نور وجه جلوگیری کند تا به مشاهده‌کنندگان آن شمس نورانی توانایی رؤیت آن جمال یار را عطا نماید. این حجاب را حجاب ظلمانی نامند؛ حجابی در ظاهر تیره ولی در عمل وسیله‌ای جهت تمایز و تشخیص.

همان‌گونه که زیارت کردیم، حضرت بهاءالله با بکارگیری خصوصیت سیاهی مو آن را به عنوان حجاب استفاده می‌نمایند که رخ نورانی محبوب را می‌پوشاند تا در نتیجه قابل تشخیص و رؤیت گردد. در تعبیر این حجاب یادآور می‌شویم که سیاهی و



ظلمت در آثار عرفا نشان از کثرت و عالم تعدّد است. شیخ احمد در شرح فوائد خود اشاره می‌کند که «الکثرة سواد کما ان البساطه بیاض» (الوان در آثار بهائی، ص ۲۰) به این معنی که کثرت به رنگ سیاه است همان‌گونه که وحدت و بساطت به رنگ سفید است. دلیل تسمیه عالم کثرت به ظلمت را می‌توان این‌گونه بیان کرد که نور حقیقی و سفید مجموعه‌ای از تمام رنگ‌هاست که به نحو وحدت غیر قابل تفکیک هستند و به علّت روشنایی فوق‌العاده به تنهایی دیده نمی‌شود. مزیت آن اولیت و اصالت آن است که سبب کشف هر مستوری می‌گردد و مثال آن ذات حقّ در مرتبه احدیت و بدون اسماء و صفات است و این اسماء و صفات در کمال وحدت عین ذات هستند. همان‌گونه که در قرآن آمده است «الله نور السموات و الارض». در این مرتبه، ذات الهی غیب منیع لایدرک است. پس برای این که دیده و شناخته گردد، لازم است که این اسماء و صفات در مرتبه احدیت از یگدیگر ممتاز گردند و بر مرتبه واحدیت یعنی عالم امر و عالم مظاهر الهی قدم گذارند و آن‌جاست که کثرت شکل می‌گیرد، رنگ سیاهی را به خود می‌گیرد و به ظلمت تعبیر می‌شود. عالمی که تکثرات حقّ تعالی یعنی اسماء و صفات ذات اقدس حقّ در قالب اسامی خلیل‌الله، کلیم‌الله، روح‌الله، حبیب‌الله، باب‌الله و جمال‌الله متجلی شده است که همگی از نقطه واحده منشأ می‌گیرند و گرنه به فرموده حضرت بهاء‌الله:

«انّ الاسماء لو یخلصن انفسهم عن حدودات الانشاء لیصیرن کلها الاسم الاعظم». (اسرار الآثار، ج ۱، ص ۱۲۳)

اگر اسماء خود را از حدودات این عالم رها سازند، همگی همان اسم اعظم می‌شوند. (مضمون)

این سیاهی و ظلمت در مرتبه ثانی یعنی کثرت اندر کثرت در عالم خلق نیز تحقق می‌یابد و به اولیاء، اوصیاء، انفاس مؤمنین، موجودات و تمامی ممکنات این عالم

ناسوت تعبیر می شود. تناسب هایی که این تشابه و مماثلت را ایجاد می نماید عبارتند از: سیاهی مو، سیاهی و ظلمت جهان ناسوت «عالم طبیعت عالم ظلمات است زیرا منشأ هزار گونه فساد است بلکه ظلمت اندر ظلمت است نورانیت عالم طبیعت به اشراق شمس حقیقت است» (مکاتیب عبدالبها، ج ۳، ص ۳۸)؛ کثرت تارهای مو، کثرت و تعدد موجودات و مظاهر او؛ پرده و نقاب بودن مو در برابر رخ زیبا، حجاب بودن کثرت ها در مقابل ذات نورانی غیب الغیوب؛ درازی مو، بی انتها بودن سلسله جهان کثرت ها؛ مشهود و محسوس بودن مو، محسوس و عیان بودن عالم تعینات؛ درخشش رخ خورشیدوش. درخشش نور ذات احدیت؛ پنهان کردن رخ زیبا، مخفی و غیب کردن ذات احدیت؛ بی جان بودن مو، مجازی و غیر حقیقی بودن عالم ناسوت در مقابل عالم حق؛ همسایگی رخ و مو و طواف مو گرد رخسار زیبا رو، اقتران جهان کثرت ها الوهیت و عبادت تکوینی کثرت در پیشگاه کعبه جمال خداوند؛ خوش بویی زلف، عنایات و تجلیات اسماء و صفات است که در سراسر عالم پراکنده شده است. پس اگر این حجاب کثرت و ظلمت یک سو شود جز نور وحدت و ذات حق چیز دیگری مشاهده نخواهد شد. به همین دلیل هر شیء و هر ذره ای تجلی آن ذات است. این مفهوم در بسیاری از آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء به کرات منعکس گردیده است.

«آنچه در آسمان ها و زمین است محالّ بروز صفات و اسماء الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء به خلقت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود. چه آفتاب های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته. خاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسماء الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا

است و کل این اسماء و صفات راجع به اوست». (حضرت بهاء الله، ایقان، ص ۶۴)

«همه اشياء محلّ و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مریای موجودات موجود و لائح است بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه می نماید که هیچ شیء بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه چنان چه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه می نماید که حاکی اند از ظهور و بروز آن نور معنوی» (همان، ص ۹۲)

خلاصه آن که ذات حق را جز با اسماء و صفات نتوان شناخت همان گونه که خورشید رخسار را جز در تاریکی جعد سیاه نمی توان مشاهده کرد.

بیان حضرت بهاء الله در قسمتی از لوح شعرات مؤید این مطلب است:

«هو الباقي ببقاء نفسه اظهرت ماء الحيوان من كوثر فمي كما سترت شمس الحيوان خلف شعري، ای في ظلمات شعري أخفيت انوار جمالی ليكون ظاهرة ظلمة و باطنه نوراً على نور فوق كل نور، كذلك ظهر الاسرار من قلم المختار» (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۷۶)

اوست باقی به بقاء نفسش، آب حیوان را از کوثر و چشمه دهانم ظاهر کردم همان گونه که خورشید حیوان را در پشت مویم پنهان نمودم یعنی در تاریکی موهایم انوار رویم را پنهان کردم تا ظاهر آن تاریک و ظلمت و درون آن نور باشد؛ نوری بر فراز هر نوری. این چنین اسرار از قلم حضرت مختار ظاهر شد. (مضمون) و این همان سیاهی و ظلمتی است که چشمه آب حیات در آن جریان دارد و به عبارتی این چشمه به فرموده حضرتش فم مبارک ایشان است که کلمات الهی از آن جاری است و با عنوان کوثر از آن یاد گردیده است.

بر اساس اعتقادات اسلامی، حوض کوثر نام نهر یا حوضی در بهشت است. واژه کوثر یک بار در قرآن آمده و سوره‌ای نیز به همین اسم نام‌گذاری شده است. اما حوض کوثر در قرآن نیامده و صرفاً در احادیث معصومین به آن اشاره شده؛ از جمله در حدیث متواتر ثقلین چنین آمده است: «داعی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً حتی یردا علی الحوض» از ابن عباس روایت شده که گفت هنگامی که سوره کوثر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، امام علی علیه السلام به ایشان گفت: یا رسول الله، کوثر چیست؟ پیامبر فرمود: نهری است که خداوند با اعطای آن به من، مرا گرامی داشته است. علی علیه السلام گفت: آن را برای ما توصیف فرما. پیامبر فرمود: کوثر نهری است که زیر عرش الهی جاری است. آبش سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل است. ریگ‌هایش زبرجد و یاقوت و مرجان، گیاهش زعفران و خاکش مشکبوست. آن‌گاه رسول خدا فرمود: ای علی، این نهر برای تو و محبتان تو پس از من است. رسول خدا در حدیثی دیگر فرمود: هر کس قطره‌ای از حوض کوثر بنوشد هیچ‌گاه تشنه نخواهد شد. امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز فرمود: من به همراه عترت و خاندانم در کنار حوض کوثر با رسول خدا هستم. هر کس می‌خواهد با ما باشد باید گفتار ما را فرا گیرد و به روش ما عمل کند. (مجموعه مقالات علمی الهیات و معارف اسلامی سایت اینترنتی، ۱۰-۸-۱۳۸۹)

### سیاهی جعد، نماد هیکل ترابی مظهر ظهور

جهت توضیح این مطلب به تفسیری از حضرت عبدالبهاء استناد می‌کنیم که در آن آیه‌ای از قرآن را تفسیر می‌نمایند و هیکل ترابی مظهر امر را به چشمه‌ای گل‌آلود و تیره که از عناصر موجوده در عالم شهود ترکیب یافته است مماثل و نظیر می‌دانند. آیه مورد نظر قسمتی از داستان شخصی برگزیده به نام ذوالقرنین است که جهت اکتشافات خود شرق و غرب را زیر پا می‌گذارد تا به غروب‌گاه خورشید می‌رسد و مشاهده

می‌کند که خورشید در چشمه‌ای جوشان و یا چشمه‌ای تیره و گل‌آلود غروب می‌کند: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُتَّخَذُ فِيهِمْ حُسْنًا» (سوره كهف، آیه ۸۶) (ذوالقرنین) تا به غروب‌گاه خورشید رسید. دید که خورشید در چشمه‌ای تیره و گل‌آلود (و یا بنا بر روایاتی دیگر عین‌الحامیه به معنای چشمه‌ای گرم و جوشان) غروب می‌کند و در آن‌جا قومی را مشاهده کرد. گفتیم ای ذوالقرنین اگر می‌خواهی به عذابشان برسان یا آن‌که به نیکی با آنها رفتار کن.

حضرت عبدالبهاء این چشمه (عَيْنِ حَمِئَةٍ) را با در نظر گرفتن دو معنای مختلف چشمه گل‌آلود و چشمه جوشان به دو صورت این‌گونه تعبیر می‌فرماید. مظاهر الهی دارای دو مقام هستند یکی آب حیات و دیگری آتش افروخته که موجب حرارت شدیده است و هنگامی که این دو با یکدیگر جمع گردند چشمه‌ای جوشان را به وجود می‌آورند و از طرف دیگر منظور از این چشمه تیره و گل‌آلود، چشمه‌ای است که در محل خود متشکل از گل و عناصر موجوده در این عالم وجود است و به قالب ترابی مظاهر الهی اشاره دارد جریان دارد و آن خورشید نور الهی در این چشمه گل‌آلود تیره هیكل عنصری مظهر امر الهی ظاهر می‌شود:

«... انّ المظهر الرحمانی و المطلع الربانی و المغرب الصمدانی له مقامان فی عالم الظهور و مرتبتان فی حیز الشهود و فی المقام الاول هو فائض بماء الحیاة و سلسبیل النجاة و الروح الساری فی حقائق الموجودات و هذا الفیض العظیم و الجود المبین یعبر بالماء المعین و من الماء کل شیء حی و فی مقام الثانی هو النار الموقدة فی السدرة المباركة و الشعلة الساطعة فی سیناء المقدسة و اللّمة النورانیة فی طور البقعة الرحمانیة كما قال الکلیم علیه السلام امکتوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس و لعلکم منها تصطلون فالماء الفائض من حقیقة الجود علی عالم الوجود فی حیز الشهود و الحرارة

الشديدة التي ظهرت من النار الوقود اذا اجتمعها يعبران بالعين الحمأة اي  
 حامية بحرارة محبة العزيز الودود يا ايها الناظر الى ملكوت الوجود فالنبتين لك  
 معنى ثانياً في الآية المباركة فان ذلك الاعلم السالك في عوالم الابدان يقدم  
 الفؤاد السائح في آفاق الكائنات بنور الرشاد لما اشتد فيه الغرام والصبابة و  
 الاشواق الى مشاهدة الاشراق من نور الآفاق تاه في هيماء مظاهر الكائنات وقام  
 في سباسب وصباصي مطالع الموجودات حتى وصل الى قطب الرحي مركز  
 دائرة الوجود في الفلك الاعلى ومحور كرة العليا الدائرة حول نفسها في الفضاء  
 الذي لا يتناهي فاهتدى الى نور الهدى والكلمة العليا والسدرة المنتهى و  
 المسجد الحرام والمسجد الاقصى الذي بورك حوله فوجد ان شمس الحقيقة  
 غاربة في مغرب عين الحياة الحمأة اي عين ماء الوجود المختلط بحمأة اي  
 طين من عناصر الموجودة في حيز الخارج المشهود فذلك النور الساطع اللامع  
 حقيقة الحقائق والنير الاعظم موجود في هيكل بشري و قالب ترابي و جرم  
 عنصرى اي متجلى بجميع الاسماء والصفات والانوار في هذا المشكوة الله  
 نور السموات و الارض مثل نوره كمشكوة فيها المصباح» (منتخباتي از  
 مكاتيب، ج ۶، ص ۲۰۶ - ۲۰۵)

مظاهر الهی در عالم ظهور و شهود دارای دو مقام و رتبه هستند. در مقام اول به آب  
 حیات و سلسبیل نجات و روح جاری در حقائق موجودات فائض می باشند و این  
 فیض عظیم و جود مبین به آب چشمه و آب حیات تعبیر می گردد و از آب هر چیزی  
 زنده می گردد. و در مقام دوم او آتش افروخته در درخت مبارکه و شعله روشن در بیابان  
 سینا و آتش نورانی در کوه طور رحمانی است. همان گونه که موسی (ع) فرمود:

«درنگ کنید چه که من آتشی می بینم شاید خبری و یا شعله ای از آن  
 برای شما بیاورم تا گرم شوید» (سوره قصص، آیه ۲۹)

پس این آب فائض از حقیقت جود بر عالم وجود در این عالم شهود و آن حرارت شدید‌ای که از آتش افروخته هنگامی که جمع گردند به چشمه گرم جوشان تعبیر می‌گردد یعنی حامی به حرارت محبت الهی. ای ناظر به ملکوت وجود، پیامبران معنی دیگری برای این آیه مبارکه بیان می‌کنند. پس عالم سالک که با قدم قلب در آفاق کائنات در عالم ایجاد با نوررشاد قدم می‌گذارد، هنگامی که شوق و ذوق در او شعله می‌گیرد به مشاهده اشراق از نورآفاق در بیابان مظاهر کائنات قدم می‌گذارد تا به قطب وحی که دایره وجود در این کره است می‌رسد و محور کره علیا پس به نور الهی کلمه علیا و سدره منتهی و مسجد حرام و مسجد اقصی که خدا اطرافش را مبارک کرده است، مهتدی می‌شود. پس شمس حقیقت را در حال غروب در مغرب چشمه حیات گل‌آلود می‌یابد یعنی چشمه آب وجود مختلف به یعنی گلی از عناصر موجوده در عالم خارج مشهود. پس آن نور درخشان متلاًلاً و حقیقت حقایق و آفتاب اعظم موجود در هیكل انسانی و قالب ترابی و جرم عنصری یعنی متجلی به جمیع اسماء و صفات و انوار در این چراغدان خدا که نور آسمان‌ها و زمین است مثل نور او مانند چراغدانی است که شعله‌ای در آن روشن است. (مضمون)

### جعد، نماد قدرت و توانمندی

جعد به عنوان نمادی از قدرت و توانمندی گرچه مفهوم نادری است که در بین عوام متداول نمی‌باشد ولی جالب است که بدانیم پیشنیان عقیده داشتند که اگر موی مردی را ببرند، نیروی او از دست می‌رود. این باورمندی در اسطوره‌ها و داستان‌های مملکت‌های مختلف حضور دارد. از جمله می‌توان به داستان معروف شمشون یا سامسون و دلیل که از داستان‌های اساطیری عاشقانه معروف جهان است، و به زبان عبری و از تورات می‌باشد اشاره کرد که بر اساس این اسطوره، رمز شهامت و دلوری در موهای بلند سامسون بود و هنگامی که دلیل به این رازی پی برد، بر اثر وسوسه مردم

فلسطین یک شب که سامسون در خواب بود، موهای او را برید و زورمندی بی نظیر او را از بین برد. بعدها وقتی موهای او رویدند، وی قدرت خود را به دست آورد.

حضرت بهاءالله نیز تعبیری زیبا از شعرات ارائه می دهند که به این مفهوم بسیار نزدیک است. در یکی از فرازهای لوح شعرات جعد حضرت بهاءالله نمادی از قدرت الهی است که به سمندر تشبیه گشته و در آتش بر موسی ظاهر می شود:

«شعری سمندری، لذا استقرّ علی نار خدی ویرعی فی ریاض وجهی، و هذا مقام الذي خلع ابنُ عمرانَ عن رجل هواه قمیص ما سوبه و فازوا بانوار القدس فی نارالله المقتدر العزیز الغفار». (لنالی الحکمة، ج ۳، ص ۷۵)

موی من سمندر من است بر آتش رخسار من ظاهر می شود و در گلزار چهره من مقرّ می گیرد و این مقامی است که موسی کفش های غیر را از پا بیرون آورد و به انوار قدس در آتش خداوند مقتدر عزیز غفار فائز شد. (مضمون)

سمندر، جانوری دوزیست و شبیه مارمولک می باشد که به آتش خوار یا عنصر آتشین معروف است. این موجود افسانه ای مظهر ویژگی های فوق العاده ای است. بسیاری از این خصوصیات ریشه در طبیعت واقعی این جانور دارد و تعدادی دیگر از این ویژگی ها در حدّ قابل توجهی اغراق آمیز است. سمندر به علّت دارا بودن پوستی بسیار سرد، مقاومت بالایی در مقابل آتش دارد و چون در داخل تنه پوسیده درختان به خواب می رود، هنگامی که از این درختان به جهت برافروختن آتش استفاده می شود از خواب زمستانی بیدار گشته و در آتش ظاهر می شود. بدین جهت او را خالق آتش می نامند که از آتش متولّد می شود و در آتش زندگی می کند. به همین دلیل، افسانه سمندر در کلمه آتش خلاصه می شود. و خود کلمه سمندر کلمه ای یونانی به معنای ساکن آتش است و از همین جا به عنوان سمبل قدرت فوق العاده و مافوق طبیعی شهرت می گیرد. و آن چه در این ارتباط حیرت انگیز است و این افسانه را شاخص می نماید، این است که



بنا بر اعتقادات یهود بر گرفته از سفر خروج خداوند در کوه سینا به نشان اعطای قدرت سمندر را در میان آتش به موسی نشان می‌دهد. مطلب مذکور تصویری از بیان قدرت الهی را با ظهور حضرت بهاء الله برای ما نقش می‌بندد.

### جعد، نماد جبل الهی

در تعبیری دیگر هیأت و امتداد جعد می‌تواند سمبلی از مظاهر الهیه و شرایع آنها به عنوان راه و طریقت سلوک و وسیله گذر و رستگاری خلق باشد. سر زلف آغاز طریقت و انتهای آن رخ یار است. درازی زلف همان درازی راه طریقت است و سیاهی مو تاریکی راه سلوک. پیچ و خم، چین و شکن و تاب و مونا همواری‌های راه سلوک است. باریکی تارهای مو همان تنگی و باریک بودن راه سلوک است. کثرت تارهای مو، کثرت طرق الی الله است چنانچه پیامبر اسلام می‌فرماید: «الطریق الی الله بعدد انفاس الخلاق» (فرهنگ مآثورات متون عرفانی، ج ۱، ص ۳۰۸) و بالاخره بوی خوش زلف، جذابیت و شوق‌انگیزی راه وصال است. «هو العزیز المحبوب جعدی حبلی من تمسک به لن یصل فی ازل الازل لآن فیهِ هدیة الی نور الجمال» (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۷۶) جعد من ریسمان من است هر که به آن تمسک نماید هیچ‌گاه گمراه نخواهد شد چرا که وسیله هدایت به نور جمال است. (مضمون)

حضرت بهاء الله با بیان این تعبیر زیبا، مقام خود را به عنوان واسطه‌ای بین حق و خلق معرفی می‌فرماید که هر کس به آن توسل نماید و از این جبل بالا رود به منبع نور راه می‌یابد و این همان حبلی است که حضرت محمد (ع) نیز با آن اشاره کرده‌اند:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکنم بهما لن تضلوا بعدی؛ کتاب الله فیها الهدی و التور جبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر قد اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و انظروا کیف تخلفونی فیهما»

رسول خدا فرمود: مردم! در میان شما دو چیز می‌گذارم. مادامی که به آن دو چنگ بزنید، گمراه نمی‌شوید. این دو عبارتند از کتاب خدا - ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده و خاندان و اهل بیت من - و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. بنگرید چگونه پس از من با آن دو رفتار می‌کنید. (مضمون)

کمند زلف برای عاشقان و سالکان به منزله وسیله نجات از وادی‌های بی‌قراری و حیرت و سبب پیوستن به دریای قرار و سکون است. اگر گیسورا از پایین به بالا در نظر آوریم؛ گویی ریسمانی خواهد بود که گرفتاران در چاه ظلمت‌ها با چنگ زدن بدان خود را از آن چاه رهایی می‌بخشند و اگر آن را از بالا به پایین نظاره کنیم، کمندی دراز منظور خواهد شد که دلدار زیبارو آن را برای شکار دل‌ها به دست گرفته است و ریسمانی است برای جذب دل‌ها.

### جعد، نماد آب

مانند کردن آب به مو و مو به آب در بسیاری از فرهنگ‌ها دیده می‌شود. کهن‌ترین شاهدهی که می‌توان در این زمینه به آن اشاره داشت، سنگ‌نگاره ایزد بانوی آفتاب در قوم هیتی‌هاست که در موهای خود ماهی دارد و می‌تواند نشانه صریح نمادینگی مو و آب باشد. (محمدتقی سیاه‌پوش، ماه‌نامه یغما، شماره ۳۰۱)

در مورد رود گنگ (مقدس‌ترین رود هند) هم گفته شده که گنگ از پای ویشنو (خدای نگهدارنده زندگی) جاری شده و پس از گذشتن از گیسوان شیوا (خدای فنا و نابودی) به زمین می‌رسد. (سایت متافیزیک و علوم ماوراءالطبیعه، رودخانه‌های مقدس برای هندوان)

در ادبیات فرانسه نیز شارل بودلر در شعر کوه زمین در گیسوی او می سراید:

بگذار دیرگاهی دیرگاهی عطر گیسوان تورا ببویم

و چون مرد تشنه کامی که چهره در آب چشمه ای فرو می برد،

چهره در آن فرو برم

گیسوان تو

رؤیایی پر از بادبان ها و دکل ها در بر دارد

...

در اوقیانوس گیسوی تو

بندری می بینم

که از ترانه های غم انگیز لبریز است (از رمانتیسیم تا سورئالیسم، ص ۱۷۰)

تقی سیاه پوش در مجله یغما حاصل تحقیقات خود را در ارتباط با نمادگرایی آب و مو و رسومات برگرفته از این اعتقاد در بین ایرانیان در مقاله ای مفصل می گنجاند و در قسمتی از آن این گونه ارجاع می دهد:

«در ادبیات ایران باستان دیو خشکی به شکل اسبی سیاه و دم گل (بی مو) و بی یال و بریده گوش به کارزار می آید و خود اشاره می کند که گل بودن اسب اشاره به زمین سوخته و سیاه است که به واسطه نیامدن باران از نعمت گیاه محروم و گل (بی مو) شده است. در بعضی جاهای ایران در موقعه های خشک سالی تعدادی کچل (هفت تا) به میدانی می آورند تا نمودار بی آبی و زشتی های حاصله از بی آبی باشند. (مجله یغما، ج ۲۸، ص ۵۵۱)

این مثال ها و امثال بی شمار دیگری می توان در عقاید و رسوم و نوشتجات مختلف یافت که همگی حاکی از ارتباط نزدیک مو و آب و جایگزینی آنها با یکدیگر می باشد و

شاید بی‌ارتباط نیست که حضرت بهاء‌الله جعد خود را با آب حیات در این لوح مرتبط می‌سازند.

### جعد، نماد هستی، جان و آفرینش

در کتاب باطنی زُهر که یکی از کهن‌ترین نوشته‌های قباله‌ای یهود است، آمده است که ذات باری یا انسان آسمانی و خداوار چند پاره شد و از گیسوانش جهان‌ها و از طره‌ها و حلقه‌های زلفش نژادها و اقوام و مردمان پدید آمدند و ریشه هر آدمی یک تار موی خداوند است و از آن جاست این گمان که نیروی مینوی در مو، پنهان است. در بعضی قصه‌ها نیز هر بار که توصیف آدمی مطمح‌نظر است؛ عادتاً وصف دقیق موهایش می‌آید. (افسون شهرزاد، ص ۲۶۲ و ۲۶۳)

مسئلاً تعابیر جعد و شعرات در این مقوله نمی‌گنجد و به این موارد محدود نمی‌گردد ولی حتی با سیر و گذر در میان همین چند تعبیر، حقایقی بسیار ملحوظ گشت. مشاهده کردیم که چگونه حضرت بهاء‌الله با به کارگیری این تعابیر مقام‌اعلای خود را در مراتب و عوالم مختلف حق، امر و خلق بیان می‌فرمایند. در این تعابیر، جعد نمادی از قلم مظهریت حضرت بهاء‌الله در انزال آیات و اسرار حق، نماد زیبایی و جمال حضرت بهاء‌الله در ظهور غایت اسماء و صفات حق، نماد واحدیت و مقام کثرت مظاهر الهیه، نماد کثرت در عالم ناسوت، نمادی از قالب عنصری و مقام بشری حضرت بهاء‌الله، نماد جبل‌رستگاری بشر، نماد کمند و ریسمان ربودن دل‌ها، نشان سمندر قدرت و توانایی حضرت بهاء‌الله و نمادی از مقام خالق و هستی‌بخش حضرت بهاء‌الله گردید. جای بسی شگفت است که این همه معانی و مطمئناً تعابیر بسیار دیگری تنها در یک کلمه می‌گنجد و این کلمه پر مسمی نمادی از محبوب می‌گردد محبوبی که آب حیات حقایق و رموز الهی را از فم کوثر خود بر خلق جاری می‌سازد و این‌گونه است که جعد محبوب سرچشمه عیون حیوان غیبی می‌گردد.

## یادداشت‌ها:

۱. سرسوتی، رودخانه‌ای اساطیری است که در سنسکریت به نام رود ساراسواتی و در زبان اوستایی به نام هروخوتی آمده است و معنی دارنده آب‌ها را می‌دهد. به موجب افسانه‌ها این رود بر اثر نفرین یک عابد بعدها تغییر مسیر داد و خشک گردید.

۲. هوم: هئومه (اوستایی) سومه و سوم (سنسکریت). هوم درختچه‌ای کوتاه و همیشه سرسبز است و در تمامی چهار فصل سال و حتی در میان برف و یخبندان، سبزی و طراوت خود را حفظ می‌کند. از این گیاه در بسیاری از متون ایرانی و هندو به فرخندگی و با گرمی داشت فراوان یاد کرده شده و آن را سرور و شهریار همه گیاهان و رستنی‌ها می‌شناخته‌اند. هوم در اوستا کارکردهای فراوانی دارد: به معنای دوردارنده مرگ است. او بخشنده فرزند نیک، آورنده توانمندی، تندرستی، فرزندگی، بالندگی، توانایی تن، اندیشه‌ورزی و آورنده صلح و آشتی و آرامش است. «سومه، نوشیدنی دوست‌داشتنی ایندرا (خدای بزرگ هندو) بوده و به او چابکی و توانایی می‌بخشیده است.» (جلالی نائینی، ریگودا، ماندالای ۴، سرود ۲۶)

۳. ترجمه و مضمون از یادداشت‌های مارک کیدول با استناد به کتاب مجمع‌البحرین نوشته تالات هالمن